

علویان

421- 250 «ق / ۱۰۳۰ - ۸۶۴ م»

با آن که قیام صفاریان و جنگ های یعقوب و عمرو، بغداد را از نزدیک مورد تهدید قرار می داد، شورش صاحب الزنج هم موجب تزلزل اجتماعی قدرت خلفا می شد؛ قیام علویان زیدی در طبرستان و گیلان منجر به ایجاد دولتی انقلابی و پر تحرک در آن نواحی شد که هدف های شیعی و زیدی را دنبال می کردند .

از نظر خلفای عباسی این قیام، پیش از واقعه یعقوب لیث صفاری و صاحب الزنج اساس خلافت را تهدید می نمود. زیرا قیام علویان در واقع قیام بر ضد مسوده - آل عباس - و متضمن بیرون آوردن علم های سفید - شعار مخالفان عباسیان - و در حقیقت اعلام مخالفت با اساس خلافت آن ها بود .

خلافت عباسی و مخالفان سرسختش

البته کج مآبی ها و بد سیرتی های خلفایی همچون متوکل، در این سال ها موجب سرخوردگی عامه مسلمین از دستگاه خلافت عباسیان شده بود .

به علاوه، غلبه امیران ترک و حکام اطراف، به تدریج از خلافت بغداد جز شیخ بی جانی باقی نگذاشته بود .

به همین سبب قیام علویان زیدی در سرزمین طبرستان و گیلان، همچون قیام ابومسلم

مروزیدر خراسان، نشانه‌هایی از تلاش مسلمین برای تبدیل خلافت و روی کار آوردن آل

ابی طالب، به جای آل عباس جلوه می‌کرد .

از همین رو، هم طاهریان و هم صفاریان، مبارزه خود را با این علویان نشانه‌ای از خوش

خدمتی خویش به آل عباس جلوه می‌دادند .

چنان که سامانیان هم، در دفع آن چه نزد خلیفه بغداد فتنه و خروج مخالفان خلافت تلقی

می‌شد، مجاهدت خود را به مثابه سعی در تقویت و تحکیم اساس خلافت عباسی، و

مبارزه با آن چه که بنیاد مذهب عامه اهل سنت را تهدید می‌کرد، وانمود می‌ساختند .

و این همه، نشان داد که به وجود آمدن دولت علویان در طبرستان بیشتر از تمام حوادث

تکان دهنده دیگر آن ایام در نزد خلفای بغداد مایه تهدید بود .

هر چند نهضت زیدیه به سبب تفکر خاصش نسبت به جواز خروج امام، خود خالی از

تفرقه و تزلزل دایم نبود. خلیفه عباسی المستعین که در آن سال ها، هم از جانب ترکان

سپاه، و هم از سوی مدعیان خلافت نگران بود، قیام زیدیان را در طبرستان به شدت مایه

دغدغه خاطر یافت .

حکومت یکصد و هفتاد ساله علویان

علویان در طول یک صد و هفتاد سال کم و بیش در تاریخ سیاسی و اجتماعی طبرستان

موثر واقع شدند. هر چند با گذشت زمان جانشینان آنان به تدریج از داعیه‌های نخستین

دور شده، تنها ظاهر و شکل شعارگونه‌ای از آرمان‌های اولیه را نگه داشتند، اما دامنه نفوذ این عقیده به تدریج از مرزهای طبرستان، گیلان و دیلم پا بیرون نهاد و مردمان سایر بلاد نیز آیین علویان را پذیرا شدند .

در هر حال امارت زیدیه در دیلم و گیلان همچون امارت ایشان در طبرستان، قربانی منازعات داخلی و اختلاف‌های مذهبی شد، خاصه آن که این بار، بر خلاف گذشته، علاقه عموم مردم در حمایت و تأیید آن‌ها رو به کاستی گذاشته بود .

این که غلام خدمتکاری به نام عمید، توانست بر ضد مولای خود سید ابوطالب معروف به «الثائر» فتنه‌ای راه بیندازد و «مردم گیلان بدو پیوستند و سید را باز گذاشتند»، ضعف و تزلزل اعتقاد عامه را در حق آن‌ها نشان می‌دهد .

به همین سبب حتی غلبه بعضی داعیان یا مدعیان رهبری، در ادوار بعد هم، نتوانست استمرار مذهب «زیدیه» را در این نواحی تضمین نماید .

طریقه اسماعیلی و مذهب امامی که از عهد ناصر کبیر فعالیت تبلیغی آن‌ها قابل ملاحظه شده بود، نقش عمده‌ای در تضعیف مذهب زیدیه در این نواحی ایفا کرد .

دستگاه خلافت و قیام حسن بن زید

وحشت و اضطرابی که از قیام حسن بن زید در طبرستان « ۲۵۰ ق / ۸۶۴ م » در بغداد به وجود آمد ظاهراً بیشتر ناشی از آن بود که اندکی پیش از قیام طبرستان، زیدیه در کوفه و واسط هم، به رهبری **ابوالحسین یحیی بن عمر - نواده زید بن علی و معروف به قتل شاهی -** قیام خونینی به راه انداخته بودند (رجب ۲۵۰ ق / آگوست ۸۶۴ م).

یحیی هم مثل حسن بن زید در تهیه خروج خویش دعوت به « **الرضا من آل**

محمد » کرده بود و

همچون وی در بیعت، غیر از الزام تمسک به کتاب و سنت؛

• اقامه عدل،

• اعانت مستضعفان و

• نصرت اهل بیت را

در استرداد حق از غاصبان طلب می کرد .

این که تعداد زیادی از اعراب هم با زیدیه در کوفه و واسط بر یحیی گرد آمدند و به

خصوص این که در بغداد، تختگاه خلیفه هم جمع کثیری از عامه، دعوتش را با علاقه

اجابت کردند، خلیفه عباسی، المستعین و اطرافیانش را از قدرت زیدیه وحشت زده کرد،

چنان که بعد از شکست و قتل یحیی که به وسیله محمد بن طاهر انجام شد، تأسف و تأثر

زیادی را در میان مردم در پی آورد .

مرثیه‌های بسیاری را که در سوگ او سروده شد، و متضمن لعن و نفرین نسبت به قاتلان وی و الهام بخش شاعران عصر بود، به قدری شدید و جدی بود که خلیفه و طاهریان هیچ یک جرأت نکردند سر بریده او را به نشانه پیروزی در معرض تماشای عموم بگذارند .
همین مطلب از یک سو،

• تزلزل خلیفه و نزدیکانش را در برخورد به غائله زیدیه نشان می داد

و از سوی دیگر،

• ناخرسندی عموم مردم از خلافت عباسیان را بر ملا می ساخت .

ظهور علویانِ دیگر مثل

• محمد بن جعفر علوی در ری («۲۵۰ ق / ۸۶۴ م» که دعوت به «الرضا» نیز می کرد و

• حسین بن محمد، معروف به کوكبی، در قزوین، که عامل خلیفه را از آنجا بیرون

راند، و همچنین

• قیامهایی که توسط علویان در نینوا، مکه و کوفه («۲۵۱ ق / ۸۶۵ م» برپا شد،

خروج زیدیه را در طبرستان برای خلیفه و طاهریان به شدت مایه دغدغه و اسباب دل

نگرانی ساخت .

استحکام قدرت طاهریان

به هر حال با توسعه نفوذ طاهریان در طبرستان که به دنبال دفع فتنه مازیار، خروج یحیی و رفع تهدید برخی حکام محلی جبال طبرستان حاصل شد، قدرت طاهریان در قسمت عمده طبرستان که حتی در شهرهای جلگه‌ای آن یعنی؛ آمل، ساری، کلار و رویان نیز تا آن زمان غالباً فقط تسلطی اسمی به نظر می‌رسید، استحکام یافت و عمال آنها در این شهرها در اخذ صدقات و رسوم از رعایا و در جمع خراج از حکام جبال یکه تاز ماندند

سید محمد بن ابراهیم علوی

250ق / ۸۶۴م

در زمان والی طاهری طبرستان، **سلیمان بن عبدالله از نوادگان طاهر** که در جرجان می‌زیست و امارت طبرستان را از جانب محمد بن طاهر که امارت خراسان در دست او بود، به وی محول شده بود، نایب و پیشکار ستم پیشه‌اش محمد بن اوس بلخی، ظلم و بیداد را در منطقه از حد گذراند و موجب ناخرسندی شدید مردم شد .
بالاخره در کلار و چالوس دو برادر به نام

- محمد
- جعفر،

پسران رستم، که هر دو از نام آوران ناحیه و همچنین مورد اعتماد و قبول مردم بودند، در این باره به معارضه پرداختند .

پسران رستم و سرکردگان دیلم که خود را بر ضد نظام عباسیان، آماده قیام یا ملزم بدان می دیدند، با مشاهده زهد و پارسایی نمایانی که در رفتار سادات و خویشانی از علویان ولایت که از مدت ها پیش غالباً از خوف خلفا و عمال آنها به این نواحی دور دست پناه آورده بودند، در آنها به چشم اعتماد و احترام می نگریستند و همین طور به خاطر مظلومیتشان، نسبت به آنان احساس همدردی و همدلی می کردند .

بیعت با سید محمد ابراهیم علوی

از این رو با اهالی سایر روستاهای مجاور به نزد سید محمد ابراهیم علوی، از اخلاف زید بن حسین «ع» و از داعیان و علمای زیدیه که در آن ایام در ناحیه رویان اقامت داشت، رجوع کردند و

از او خواستند تا بیعت آن ها را بپذیرد و رهبری آنان را در محاربه طاهریان قبول کند، تا بدین وسیله مسلمانان ولایت به برکت او از دست این ظالمان خلاصی یابند .

وی این دعوت را نپذیرفت، اما آن ها را به نزد خویشاوند و شوهر خواهرش، سید حسن

بن زید علوی، رهنمون کرد که به قول وی « شجاع و کافی و عالم و حرب ها

دیده و وقایع و حوادث را پس پشت کرده »

و در آن زمان در ری اقامت داشت .

سید محمد بن ابراهیم در این باره نامه‌ای به سید حسن نوشت و از او تقاضا کرد تا اهالی

طبرستان و دیلم را در این باره یاری رساند

حسن بن زید

250- 270 « ق / ۸۸۴ - ۸۶۴ م »

حسن بن زید بن اسماعیل، بنیانگذار علویان زیدیه، در ری اقامت داشت که بنا به توصیه

سید محمد بن ابراهیم علوی، اهالی و بزرگان دیلم و طبرستان با وی بیعت کرده او را به

فرماندهی خود در نبرد با طاهریان و عمالشان در منطقه برگزیدند .

اعیان و بزرگان دیلم، کلار و رویان در قریه سعید آباد به استقبال حسن بن زید رفتند

«رمضان ۲۵۰ ق / مارس 884 م» و با او بیعت نمودند که به دنبال این بیعت، عمال

محمد بن اوس و گماشتگان طاهریان را از سرزمین خویش بیرون راندند .

این بیعت مانند آن چه که در مورد خلفا مرسوم بود، با قبول متابعت کتاب،

سنت و اقامه امر به معروف و نهی از منکر بود که سید در عید رمضان آن

سال، به دنبال اخذ بیعت، در کجور به مصلی رفت و در پایان نماز عید،

خطبه‌ای متضمن بر قبول رهبری خواند .

در همین ایام بزرگان دیلم و همچنین اسپهبدان جبال نسبت به او اظهار فرمانبرداری می‌کردند تا این که قدرتش، مدت کوتاهی بعد از ورود به رویان و پایدشت، تقریباً بلا

منازع شد و سید حسن به قول **ابن اسفندیار**

«به موافقت اهل طبرستان دل قوی شد .»

منازعات با طاهریان بر سر ری

در طی این گیر و دار که عمال طاهریان از هر جا رانده و اخراج می‌شدند، به **سلیمان**

بن عبدالله ملحق می‌گشتند و سرداران دیلم و اسپهبدان جبال نیز به امام علوی

می‌پیوستند .

در جنگ‌هایی که در آمل و ساری روی داد، عاقبت سپاه سلیمان بن عبدالله منهزم شد و

سلیمان ناچار زن و فرزند خویش را رها کرده، متواری گردید .

به دنبال این پیروزی سید حسن برای ولایات طبرستان از جانب خود، حکام تازه‌ای تعیین

کرد و به نواحی دماوند، فیروزکوه و نواحی ری نیز داعیانی گسیل نمود تا این که در

اندک مدتی از تمامی مردم طبرستان برای خود بیعت گرفت .

در این هنگام، لشکری به ری فرستاد و عمال طاهریان را نیز از آن دیار بیرون راند .

ولایت ری را نیز به **محمد بن جعفر طالبی** که در آن جا به مخالفت طاهریان

برخاسته بود، واگذار کرد، اما چون اهل ری از سیرت جعفر طالبی رضایت نداشتند، عاقبت در برابر سپاهی که طاهریان جهت استرداد ری گسیل کردند، از عهده مقاومت بر نیامد و اسیر شد .

به این ترتیب ری بار دیگر به دست طاهریان افتاد، اما سید علوی، نیروی تازه‌ای برای تسخیر آنجا فرستاد تا این که سرانجام شهر ری به قلمرو امام زیدی پیوست .

بالاخره به دنبال غلبه نهایی بر طاهریان در « ذی الحجه ۲۵۰ ق / ژانویه ۸۶۵ م»، سید حسن یک چند ساری را تختگاه خویش ساخت و اسپهبدان جبال هم که از طاهریان حمایت کرده بودند و یا در طول جنگ سید حسن با طاهریان، بی طرف باقی مانده بودند، پس از شکست نهایی آنها با سید از در مطاوعت و معذرت خواهی درآمدند .

سید حسن که تمام طبرستان را بدون معارض یافت، فرمان داد تا به تمام نواحی قلمرواش نامه بنویسند تا در همه جا مطابق مذاهب شیعه

- «در بانگ نماز، خیرالعمل گویند»،
- بسم الله را در نماز به جهر ادا نمایند و
- در نماز صبح قنوت واجب دارند .

او همچنین طبق اعتقاد معتزله‌ای که مذهب زیدیه نیز با آن توافق داشت، در مبارزه با قول اهل سنت که کلام الله را غیر مخلوق می‌دانستند، سختگیری‌هایی به جا آورد .

علویان طبرستان قدرتی در برابر خلافت عباسی

بدین گونه در طبرستان، حکومت علویان با قیام حسن بن زید، پا گرفت و امامت زیدیه در آن جا مبارزه با کسانی را که به تعبیر آن‌ها «**هوادار مسوده**» و در واقع طرفدار عباسیان و اهل سنت محسوب می‌شدند و وجه همت ساخت و در عقوبت و نکال آن‌ها اهتمام تمام به جا آورد،

چنان که قلمرو علویان در طبرستان به قلمرو خلافت جدیدی تبدیل شد که مدعی خلافت عباسیان و معارض آن‌ها بود و در واقع خود را نه با ظاهریان و سامانیان ، بلکه با عباسیان رو به رو می‌دید .

به هر حال وقتی که طبرستان به تصرف سید درآمد، سپاهی به حدود جرجان فرستاد «ذی الحجه ۲۵۳ ق / دسامبر 867 م» که این سپاه به هر جا می‌رسید، مورد استقبال و اظهار علاقه مردم واقع می‌شد .

چندی قبل از آن نیز به دنبال فتح ری، ولایت قزوین، زنجان و ابهر با مساعدت جستان بن وهسودان، امیر دیلم، به قلمرو او ملحق شد «۲۵۲ ق / ۸۶۶ م» و سادات و علویان از

• حجاز،

• شام و

• عراق

به درگاهش روی آوردند .

به این ترتیب، قدرت حسن بن زید برای خلیفه بغداد به شبخ هول انگیزی تبدیل شد .

مرگ محمد بن عبدالله طاهر در بغداد «ذی الحجه 253 ق / دسامبر ۸۶۷

م» و

غلبه زیدیان بر جرجان که سرانجام به فرمانروایی محمد بن طاهر امیر

خراسان در آن ولایت خاتمه داد 257» ق / ۸۷۰ م»، حسن بن زید را با

آن که چندین بار از سپاه خلیفه شکست خورده بود، قدرت فوق العاده‌ای

بخشید .

با این که غلبه یعقوب لیث صفاری بر نیشابور موجب پایان گرفتن کار طاهریان در

خراسان شد «۲۵۹ ق / ۸۷۲ م»، ولی موضع او چنان استواری پیدا کرد که حتی به رغم

لشکرکشی یعقوب به طبرستان که منجر به انهدام سپاه سید شد، باز تنزللی در ارکان

فرمانروایی‌اش پدیدار نشد چنان که خلیفه هم که خود با ماجراجویی های یعقوب و

شورش های صاحب الزنج درگیر بود، در برابر توسعه روز افزون قدرت سید حسن،

نتوانست کاری از پیش ببرد .

منازعات علویان طبرستان با همسایگانشان

باری علویان زیدیه مذهب، که به دعوت شورشگران طبرستان و برای رهایی مردمان آن

دیار از مظالم عمال آل طاهر به آن ولایت رفتند، در طی مدت بیست سال چنان قدرتی

پدید آورد که مدت ها مقاومت شورشگران و مدعیان نیز نمی توانست آن را متزلزل سازد

و حتی جنگ و شکست هم که گاه منجر به متواری شدن سید حسن می شد،

هرگز مانع از احیاء قدرت و تجدید حیات سریع آن نمی شد.

طغیان ها و تحریکات دیلمیان و حکام ری و لاریجان و اسپهبدان جبال هم که در سال

های آخر عمر سید حسن در فرو نشاندن آن ها مصروف شد، از حیثیت و قدرتش نکاست

و شدت و خشونت او در تنبیه و عقوبت یاغیان اطراف، تا بدان جا کشید که دست و پای

هزاران تن از راهزنان دیلم را در گرگان برید.

در پایان عمر، بیماری در اندامش پدید آمد که تا یک سال نتوانست بر اسب سوار شود

که سرانجام در اثر همان بیماری وفات یافت «رجب ۲۷۰ ق / ژانویه ۸۸۴ م.»»

در عهد او یک بار راهزنان دریایی روس در آبسکون پیاده شدند که وی در

دفع آنها به جد کوشید، چنان که تمامی راهزنان را کشت

ابوالحسن احمد بن محمد

271 - 270 «ق / ۸۴ م»»

با مرگ سید حسن، امامت زیدیه به حکم وصیت او به برادرش محمد بن زید رسید .
اما چون محمد در آمل نبود، علوی دیگری که داماد داعی و ابوالحسن احمد بن محمد
نام داشت، داعیه خروج یافت و با عنوان «**القائم**» به مدت ده ماه خلافت محمد بن
زید را مواجه با منازعات خانوادگی کرد .

اما با ورود محمد زید به ساری «جمادی الاولی ۲۷۱ ق / نوامبر ۸۸۴ م»، القائم که
مصادره و تعدی های زیادی بر مردم روا داشته بود ، آنها را به شدت بر ضد خود
برانگیخت . القائم به آمل رفت و بلافاصله از آن جا کوچ و از طریق چالوس عازم
سرزمین دیلم شد .
اما چندی بعد به وسیله سپاه محمد بن زید دستگیر و با عده ای از دیلمیان که او را در این
عصیان یاری کرده بودند به ساری اعزام شد که به قول **ابن اسفندیار**، از آن پس، دیگر
هرگز کسی ایشان را ندید و گفتند که در بین راه به هلاکت رسیدند .

محمد بن زید

271 - 287 «ق / ۹۰۰-۸۴ م»»

محمد بن زید ریاست واقعی و بی منازع خود را پس از غلبه بر ابو الحسن احمد بن
محمد، مدعی خانوادگی آغاز کرد و در رفع آثار دوران فرمانروایی القائم تا آن جا پیش

رفت که فرمان داد، آن چه را که او از مردم مصادره کرده بود، محاسبه و اخذ نمایند و این که خواهرش، سکینه، که همسر حسن بن زید بود، تمامی جواهرات او را که ظاهراً القائم، خلیفه بغداد به او داده بود، باز ستاند و آن را خرج استرداد قسمتی از این اموال به مردمان کرد .

داعی جدید، اسپهبد جبال، رستم بن قارن را از طبرستان بیرون کرد و وقتی به شفاعت و اصرار عمرو لیث صفاری که مقارن این ایام بر خلاف رضای باطنی خلیفه، گرچه با فرمان او، حکومت خراسان را داشت؛ به وی اجازه بازگشت داد و او را و داشت تا تأدیه خراج های گذشته را تعهد نماید و سپاه جنگی هم نداشته باشد .

منازعات داعی کبیر

محمد بن زید، گرگان را که از زمان برادر در آن جا حکومت داشت، تختگاه خویش ساخت .

- در طبرستان مشکل عمده او قدرت **اسپهبدان** جبال بود که گاه در مقابل علویان یا با عمال خراسان و ری بر ضد داعی همدست می شدند .

از این جمله، اسپهبد **رستم بن قارن** بود که در اواخر عهد حسن بن زید بر ضد داعی تحریکاتی انجام می داد و چنان که گفته شد او را از طبرستان بیرون راند و تنها با شفاعت

عمرو لیث اجازه بازگشت به او داد .

محمد بن زید در همان اوایل استقرار قدرت خویش، ظاهراً به دعوت و درخواست اهل ری که از عامل ترک، اساتکین و تعدی ها و ناروایی های پسر او، اذکوتکین، ناخرسند بودند، لشکری برای تسخیر آن ولایت به راه انداخت،

اما در جنگی که روی داد شکست سختی خورد و تلفات بسیار داد «۲۷۲ ق / ۸۴۵ م .»
مردم ری که موجب و محرک این جنگ و شورش بودند، ناچار شدند با اذکوتکین که غنایم بسیاری از سپاه داعی به چنگ آورده بود، سازش کنند و جریمه هنگفتی از مال خود را بپردازند .

چندی بعد مقارن غلبه **رافع بن هرثمه** بر نیشابور، محمد بن زید از گرگان به آمل آمد و در همان ایام پسر خود محمد را که کودک خردسالی بود به ولایت عهدی خود برگزید .

• مع هذا **تحریکات اسپهبد رستم بن قارن** که به اجازت محمد بن زید به

طبرستان باز گشته بود، ادامه پیدا کرد، از این رو، محمد بن زید را واداشت تا دست رستم را از ولایات جبال به کلی کوتاه سازد .

اسپهبد رستم گریخت و نزد رافع بن هرثمه که در خراسان نایب عمرو لیث بود رفت .
رستم، رافع را به تسخیر جرجان ترغیب کرد و محمد بن زید نیز نتوانست در برابر سپاه رافع از جرجان دفاع کند در نتیجه به استرآباد عقب نشینی کرد و از آن جا به آمل رفت .

رافع هم او را تعقیب و تا ولایات دیلم سپاهش را پیش برد. البته کمک اسپهبد رستم و همدستی اسپهبد شهریار بن بادوسپان هم که از داعی ناخرسند بودند، از اسباب غلبه رافع شد که داعی از این اتحاد اسپهبدان، لطمات بسیار دید .

رافع که در آغاز، عامل خلیفه در خراسان بود، بعدها علیه عباسیان سر به شورش برداشت و برای تحکیم مواضع خود با محمد بن زید دست دوستی و اتحاد داد و به نام محمد، خطبه خواند .

اسپهبد رستم را نیز به حيله فریب داد و او را دستگیر و نزد داعی فرستاد تا این که در زندان درگذشت .

تسخیر خراسان

وقتی عمرو لیث جریمه زیادت طلبی خود را با اسارت به دست امیر سامانی پرداخت، داعی طبرستان که متملقان اطرافش، او را زیاده از حد به قدرتش مغرور و از شهرت و محبوبیتش مطمئن کرده بودند،

از ساده دلی یا از جاه طلبی زیاد، چنان پنداشت که امیر ماوراء النهر به خراسان نظری ندارد و به ولایت خویش قانع خواهد ماند که در نتیجه خراسان بی دفاع مانده است .

از این رو به جرجان رفت و از آن جا با جمع کثیری از سواره و پیاده، عازم تسخیر

خراسان شد و هر چه امیر سامانی از او خواست تا به جرجان باز گردد، نپذیرفت «۲۸۷ ق /

۹۰۰ م. «اسماعیل سامانی، که امارت خراسان از جانب خلیفه به وی واگذار شده بود، محمد بن هارون سرخسی را که با راه ها و گذرگاه های طبرستان آشنایی داشت به همراه سپاهی گران برای دفع محمد بن زید فرستاد .

در نزدیک دروازه جرجان جنگ سختی روی داد که محمد بن زید در طی آن تهور و شجاعت بسیاری نشان داد، چنان که در آغاز، محمد بن هارون پای به فرار نهاد و چون اصحاب داعی در طلب گریختگان به هر سو پراکنده شدند، محمد بن هارون بازگشت و سپاه داعی را شکست سختی داد .

پسر و ولیعهد داعی، زید بن محمد، به اسارت افتاد و او را به بخارا فرستادند. خود محمد بن زید نیز در این میان جراحات زیادی برداشت که چند روز بعد منجر به مرگ او شد .

پایان کار داعی کبیر

محمد بن زید داعی مطلق و به قول اسفندیار، داعی کبیر خوانده می شد .

بنا به روایات، شاعر، فاضل، عارف و نیکو سیرت بود .

مرگ او در نزد سادات و علماء، غالباً با تأثر و تأسف تلقی شد .

سرش به بخارا فرستاده شد و تن بی سرش در نزدیک دروازه جرجان دفن شد .

با شکست و مرگ او، اهل طبرستان استقلال خود را وزیدیان ولایت، رهبری را که نزد آن ها، نمونه‌ای از سجایای عالی محسوب می‌شد از دست دادند

ابو محمد حسن بن علی داعی

301 - 304 «ق / ۹۱۷ - ۹۱۴ م»»

با گذشت سیزده سال از مرگ محمد بن زید داعی 287 «ق / ۹۰۰ م»، از دست

رفتن استقلال طبرستان و حاکم شدن عمال سامانی، با وجودی که با حسن رفتار با مردمان آن دیار برخورد می‌شد، اما ناخرسندی و نارضایتی از حاکمیت عمال سامانی و خراسان برای مردمان آن دیار گران می‌آمد .

با مرگ ابوالعباس عبدالله که همواره با عدل و داد در منطقه برخورد می‌کرد و جانشینی صعلوک که پیش از آن والی ری بود، این نارضایتی بیشتر شد .

روی کار آمدن ناصر کبیر

در طی این سال ها، سیدی به نام ابو محمد حسن بن علی، از یاران و نزدیکان محمد بن زید، که خود فقیه، ادیب و مجاهد بود، زمان را برای خروج مجدد و احیای امارت زیدی در طبرستان مناسب یافت .

این سید که بعدها خود را ناصر الحق لقب داد، از یاران محمد بن زید بود که از علما و مجاهدان زیدیه محسوب می شد .

او در جنگ هایی که همراه محمد بن زید کرده بود بر اثر ضربه سلاح دشمن و یا در دوران اسارت و شکنجه هایی که دیده بود، به گوشش آسیب رسید که به همین سبب او را

اطروش به معنی کرمی خواندند .

وقتی تعداد قابل ملاحظه ای از اهل گیلان و دیلم هوا خواه سید اطروش و تابع طریقه او شدند، او به عنوان خونخواهی محمد بن زید، خود را آماده خروج نشان داد .

هنگامی که بزرگان گیل و دیلم بر وی جمع آمدند و با او بیعت کردند، نهضت خود را آشکار ساخت. آن گاه پسر خود ابوالحسن احمد را که بعدها صاحب جیش ،

سپهسالار خوانده شد، به رویان فرستاد و خود نیز به کلار رفت .

در کلار، اسپهبد ولایت با او بیعت کرد و در رویان اهل ولایت به حمایت از صاحب الجیش، عاملی را که از جانب سامانیان در آن جا بود، از شهر بیرون راندند .

اطروش از کلار، خویشاوند خود سید حسن بن قاسم را به چالوس فرستاد. در برخوردی که بین سپاه داعی با لشکر سامانیان روی داد، **ابن صعلوک** با پانزده هزار سپاهش با او روبه رو شد .

حصار چالوس که از دیر باز برای مقابله با طوایف دیلم برای حفظ شهر به وجود آمده بود، با خاک یکسان شد و خون کشته شدگان قوم با امواج رود به دریا رفت .
بالاخره ابن صعلوک شکست خورد و اهل شهر، مقدم سپاهیان داعی را با خرسندی استقبال کردند «جمادی الثانی ۳۰۱ ق / ژانویه ۹۱۴ م». ابن صعلوک در آمل و ساری نیز نتوانست در مقابل یاران داعی مقاومت کند در نتیجه به گرگان و ری رفت .

فرستی دوباره برای علویان

داعی جدید که بعد از خروج، به نام **ناصر الحق** و **ناصر کبیر** خوانده شد، در آمل به سرای حسن بن زید نزول کرد و از اهل آن جا به اخذ بیعت اهل بیت، آن گونه که در نزد ائمه زیدی معمول بود، اقدام کرد .

در ساری هم عبدالله پسر حسن العقیقی به حمایت او **علم سپید** بیرون آورد و با فوجی از گیل و دیلم که ناصر در تحت فرمانش گذاشته بود، با اسپهبد شهریار محاربه کرد، هر چند عقیقی کشته شد و اسپهبد با ارسال سر او برای ابن صعلوک، وفاداری خود را نسبت به سامانیان نشان داد، اما مقارن کشته شدن امیر احمد بن اسماعیل در بخارا، ساری به

دست ناصر افتاد و پسر او، ابوالقاسم جعفر، از آن جا در مقابل سپاه بخارا دفاع سرسختانه

کرد که سرانجام طبرستان برای ناصر، آزاد شد .

اسپهبد شروین با وی صلح کرد که دولت علویان این گونه، برای باری دیگر در طبرستان

فرصت تجدید یافت .

اما ناصر کار امارت را به خویشاوندان خود، حسن بن قاسم وا گذاشت که به همین سبب

پسرانش از او ناخرسند شدند. پسرش ابوالحسین احمد معروف به صاحب جیش که ظاهراً

به جهت امامی بودنش در نزد پدر چندان مقبول نبود در طی بعضی اشعار خود بر این

انتخاب پدر اعتراض هم کرد .

پایان کار ناصر کبیر

ناصر در اواخر عمر از حکومت کناره گرفت و با توجه به توطئه حسن بن قاسم، زمام امور

کارها را به دست فرزندش ابوالحسین احمد سپرده بود .

وی در شعبان ۳۰۴ ق / فوریه ۹۱۷ م دار فانی را وداع گفت. مدت حکمروایی او دو سال

و سه ماه و چند روز بود. ناصر کبیر در عصر خود به فضل و ادب و زهد و ورع شهرت

داشت و مجلس او محل تردد شعرا، اهل فضل و اصحاب نظر بود .

وی شاعری ظریف طبع، نکته سنج و با ذوق بود که ظاهراً مدتی نیز از محضر امام حسن

بن علی العسکری «ع» استفاده کرده بود و در مسأله امامت هم بنا بر پاره‌ای مأخذ،

تصنیفاتی داشت .

ناصر در مذهب زیدیه صاحب مقالات خاصی است و **فرقه ناصریه** در قوم بدو منسوب است

ابوالحسین احمد

304 «ق / ۹۱۷ م»

ابوالحسین احمد، فرزند ارشد **ابو محمد حسن بن علی** بود که **صاحب الجیش**، **سپهسالار** خوانده می شد .

ناصر کبیر بر خلاف انتظار فرزندانش، نیابت خود را به یکی از بستگانش به نام حسن بن قاسم واگذار کرد که این امر موجب ناخرسندی پسرانش شد .

اگر چه حسن بن قاسم یک بار علیه ناصر توطئه ای کرد که در آمل منجر به توقیف ناصر و تبعید او به لاریجان شد و با آن که مداخله مردم و عکس العمل سرکردگان دیلم، از جمله لیلی بن نعمان که در ساری از سوی ناصر کبیر حکومت داشت، توطئه را بی اثر کرد، اما ناصر که بلافاصله با تکریم تمام به آمل باز آورده شد، در حق حسن بن قاسم که عامل توطئه بود، چندان خشونت نشان نداد و تنها به تبعید او از آمل بسنده کرد .

بعدها با شفاعت فرزندش **ابوالحسین احمد** بار دیگر حسن بن قاسم را باز خواند و عفو کرد و نوه خود، دختر ابوالحسین احمد، را با ولایت گرگان به قاسم سپرد. از آن

پس ابوالحسین احمد به رتق و فتق امور حکومتی پرداخت .

گرایش به مذهب امامیه

ابوالحسین که بعدها به **مذهب امامیه** علاقمند و بدان گرایش پیدا کرده بود، با مرگ پدرش ناصر کبیر، داماد خود حسن بن قاسم را از گیلان به آمل خواند و آن گونه که ناصر هم توصیه کرده بود، ولایت را به وی سپرد «رمضان ۳۰۴ ق / مارس ۹۱۷ م». احتمال داده‌اند که چون خود او مذهب امامی داشت و در آن دعوت امامت جایز نبود، کار حکومت را به داماد زیدی خود وا گذاشت و او نیز به عنوان **داعی صغیر** یا سید داعی، امارت

• طبرستان و

• امامت علویان زیدیه

را عهده دار شد.

حسن بن قاسم

316 - 304 ق / ۹۱۷ - ۹۲۸ م »

در رمضان ۳۰۴ ق / مارس ۹۱۷ م، ابوالحسین احمد، فرزند ناصر کبیر از ولایت زیدیه کناره گیری کرد و این منصب را به داماد خود حسن بن قاسم سپرد. او نیز به عنوان داعی

صغیر یا سید داعی معروف شد و زیدیه طبرستان امارت او را با حسن نیت قبول کردند .
اما ابوالقاسم جعفر پسر دیگر ناصر، اقدام برادرش ابوالحسین را در تفویض امارت به داماد خویش نپسندید و به او اعتراض کرد و بدین گونه تفرقه‌ای که سرانجام به انحطاط و انقراض امامت زیدیه در طبرستان منجر شد، با مرگ **ناصر کبیر** آغاز شد .
منازعات داعی صغیر با ابوالقاسم جعفر، چندی به متواری شدن او انجامید، اما بعدها با یاری لشکری که از گیل و دیلم فراهم آورده بود، بر او غلبه کرد و به تثبیت موقعیت خود پرداخت .

حکومت حسن بن قاسم در طبرستان

داعی صغیر در خارج شهر برای خود کوشک‌های رفیع ساخت و خاصان و سرکردگان سپاه را هم واداشت تا همان جا در ناحیه مصلی، برای خود خانه و عمارت بنا کنند .
احمد که همچنان سپهسالار داعی و صاحب جیشی بود، به اشارت او به تهدید اسپهبد شروین پرداخت و به دنبال لشکرکشی‌اش، فرمانروای جبال قبول کرد، خراجی را که در عهد داعی اول به خزانه علویان می‌پرداخت از این پس به او پردازد .
بدین ترتیب، حسن بن قاسم در طبرستان موفق به تأمین صلح و وحدت شد. حکومت او در طبرستان ظاهراً عدالت و رفاه بی سابقه‌ای را که طبق معمول خشونت، قساوت و استبداد چاشنی آن بود، برقرار کرد .

در عین حال اشتغال به امر حکومت، او را از رسیدگی به مظالم و صرف وقت در فقه و علم مانع شد .

چندی بعد، بین وی و پدر زنش اختلاف پدید آمد و ابوالحسین به گیلان نزد ابوالقاسم جعفر رفت و توطئه‌ای علیه حسن بن قاسم فراهم دیدند .

داعی صغیر که از جانب خراسان خود را ایمن نمی‌دید به اعتماد صلحی که با اسپهبد شروین داشت، به نزد او گریخت؛ اما بر خلاف انتظارش، شروین وی را در بند کرد و به ری نزد علی بن وهسودان فرستاد .

داعی صغیر تنها پس از مرگ وهسودان بود که توانست از زندان گریخته و با جمع آوری سپاهی در گیلان به کمک لیلی بن نعمان و دیلمان بار دیگر بر طبرستان دست یابد و امنیت و آرامش را به منطقه باز گرداند .

سرخاب بن وهسودان سرکرده سپاه دیلم

در پی مرگ لیلی بن نعمان که حسن بن قاسم او را برای تسخیر نیشابور فرستاده بود، بدگمانی مردمان درباره وی که آن را توطئه‌ای توسط خود قاسم می‌دانستند بالا گرفت . به هر حال بعد از لیلی، برادر زاده‌اش سرخاب بن وهسودان سرکرده سپاه دیلم شد و در هجوم سیمجور دواتی به جرجان، با وجود مقاومت شدید نتوانست از سقوط جرجان

جلوگیری نماید .

پسر عمویش، ماکان کاکای که از سوی جنگجویان دیلم به سرکردگی برگزیده شد به زحمت و با مذاکره توانست جرجان را دوباره به قلمرو داعی صغیر بازگرداند .

بیرون راندن عمال سامانی از ری توسط داعی

چندی بعد **محمد بن صعلوک** که از مدتی پیش ولایت ری را از جانب امیر نصر بن احمد سامانی داشت به دنبال بیماری اش نامه‌ای به داعی نوشت و از او خواست که همراه ماکان برای فتح ری اقدام کنند .

باری چون داعی همراه ماکان و سپاه خود عازم ری شد، محمد بن صعلوک از ری بیرون آمده بود که در بین راه دامغان وفات یافت .
داعی هم عمال سامانی را از ری بیرون راند و به این ترتیب بر قزوین، ابهر و زنجان استیلا یافت .

در این میان، امیر نصر، به اشارت خلیفه عباسی، سپاهی به فرماندهی اسفار بن شیرویه برای تهدید و تسخیر جرجان و طبرستان فرستاد و ظاهراً همین نکته، داعی و سرداراش ماکان را واداشت تا از حدود ری به جانب طبرستان عزیمت کنند .
خاصه آن که در همین ایام ابوالقاسم و ابوالحسین هم در گیلان برخاسته و متحد شده بودند و ماکان نیز پنهانی با آنان همداستان بود .

در برخوردی که نزدیک ساری با سپاه اسفار رخ داد، سپاه داعی شکست خورد و چنان که از روایات بر می آید، این شکست تا حدود زیادی عمدی بود، زیرا داعی صغیر لشکریان را از غارت، تجاوز و شرب خمر منع می کرد و این امور سپاهیان را خوش نمی آمد.

به دنبال همین شکست بود که داعی به جایی نامعلوم فرار کرد «۳۱۶ ق ۹۲۸ / م» و گویند که به دست مخالفان کشته شد

ابوالقاسم جعفر

304- 316 «ق / ۹۲۸-۹۱۷ م»

ابوالقاسم جعفر، فرزند ابو محمد حسن بن علی «ناصر کبیر» و برادر ابوالحسین احمد بود که چه در زمان حیات پدر و چه پس از مرگش، از انتخاب حسن بن قاسم به جای خود، ابراز ناخرسندی می کرد. با وفات ناصر کبیر «۳۰۴ ق / ۹۱۷ م»، فرزندش ابوالحسین احمد، که پدر زن حسن بن قاسم بود، از کار کناره گیری و امارت را به وی سپرد.

ابوالقاسم جعفر و حسن بن قاسم در گیلان

ابوالقاسم جعفر چون امارت و ولایت حسن بن قاسم را نپذیرفت، به ری رفت و به محمد بن صعلوک که آن جا از جانب سامانیان حکومت داشت، پیوست.

لشکری نیز به کمک او فراهم آورد و چندی بعد با علم های سپاه که متضمن

مخالفت با شعار زیدیه بود به مازندران آمد. داعی صغیر» حسن بن قاسم «چون

تاب مقاومت در برابر سپاهیان او را نداشت به گیلان گریخت .

ابوالقاسم به آمل آمد و خطبه‌ای به نام امیر خراسان خواند و به مدت هفت ماه هم تحت حمایت سپاه خراسان در طبرستان حکمرانی کرد، اما در مطالبه خراج چنان سختگیری نشان داد که مایه ناخرسندی و شکایت عموم شد .

در این بین، حسن بن قاسم در گیلان نیرویی فراهم آورد و با لشکری از گیل و

دیلم به آمل وارد شد. این بار ابوالقاسم جعفر به گیلان گریخت و داعی در آمل استقرار یافت که فرمانروایی او بر خلاف حکمرانی ابوالقاسم جعفر مورد تأیید و پشتیبانی مردم ولایت واقع شد .

توطئه علیه داعی صغیر

با بروز اختلاف بین حسن بن قاسم و پدر زنش ابوالحسین احمد، او به نزد برادر ابوالقاسم

جعفر رفت و هر دو برادر با توطئه‌ای که علیه داعی صغیر به همکاری عمال بخارا ترتیب دادند، با لشکری از گیل و دیلم روی به آمل نهادند .

داعی که از جانب خراسان ایمنی نداشت به نزد حاکم جبال رفت اما او بر خلاف انتظار،

داعی را دستگیر و زندانی کرد و سپس به ری نزد علی بن وهسودان فرستاد .

وهسودان نیز او را در قلعه الموت در بند کرد و تنها بعد از قتل وهسودان بود که داعی

توانست از قلعه بگریزد و به کمک سردار خود لیلی بن نعمان بر برادران ناصر چیره شود.

ابوالقاسم جعفر مجدداً به گیلان گریخت، اما در این بین ابوالحسین احمد با دامادش کنار

آمد و به او پیوست .

تحریکات دائم و توطئه‌های مکرر پسران ناصر از اسباب تزلزل قدرت داعی بود و ظاهراً به اشارت آنها و به ویژه ابوالقاسم جعفر بود که در گرگان توطئه دیگری به وسیله سران گیل بر ضد داعی صغیر انجام شد که هروسندان، دایی مرداویج و از سرکردگان قوم، در آن نقشی مؤثر داشت. داعی نیز چون از ماجرا مطلع شد، به گرگان آمد و با قتل هروسندان و برخی دیگر از رؤسای گیل و دیلم، فتنه را فرو نشاند.

ابو عبدالله محمد

359- 353 «ق / ۹۶۹- ۹۶۴ م»

با مرگ سید ابیض، ظاهراً به دنبال برخی اختلاف های مذهبی که بین

• ناصریه و

• قاسمیه

بروز کرد، نقیب ابو عبدالله محمد، پسر حسن بن قاسم «داعی صغیر»، که در آن ایام در

بغداد نقابت سادات داشت و نزد معزالدوله دیلمی فوق العاده محترم بود، به دعوت

قاسمیه دیلم و بر خلاف میل فخرالدوله به آن بلاد رفت «۳۵۳ ق / ۹۶۴ م» و در هوسم با

لقب **المهدی لدین الله و القائم بحق الله**، به نشر دعوت زیدی پرداخت .

حتی در صدد تهیه سپاه و جهاد در حدود مستحکمت روم برآمد و کوشید تا در اقامه

حدود، رسم داعیان زیدی را احیاء نماید .

اما چند سالی از آغاز دعوت او نگذشته بود که در سال ۳۵۹ ق / ۹۶۹ م، بیمار شد و چشم

از جهان فرو بست .

گفته‌اند که مرگ او به سبب دسیسه امیرکا، و با خوراندن سم توسط خواهرش که همسر

ابو عبدالله محمد بود، روی داده است

ابوالحسن احمد هارونی

380- 421 «ق / ۱۰۳۰ - ۹۹۰ م»

زیدیه هوسم، غالباً شاهد نزاع

• طرفداران ناصریه و

• اصحاب قاسمیه بودند،

بالاخره چندی بعد، ابوالحسن احمد هارونی از اعقاب زید بن حسن که از اکابر علمای

زیدیه عصر خویش و از اصحاب قاضی **عبدالجبار معتزلی** بود، به دعوت هواداران

خویش در دیلمان خروج کرد «۳۸۰ ق / ۹۹۰ م» و خود را **المؤید بالله** خواند .

دعوت او را به قول اسفندیار «جمله گیل و دیلم اجابت کردند»، اما قدرت او در واقع از

حدود هوسم و گیلان فراتر نرفت .

عاقبت اختلاف های دیرینه

• قاسمیه و

• ناصریه

موجب تزلزل و تضعیف قدرت او شد. وی به سال ۴۲۱ ق / ۱۰۳۰ م وفات یافت و اثری

درخور توجه از خود بر جای نگذاشت

ابوطالب یحیی

421 «ق / ۱۰۳۰ م»

پس از درگذشت ابوالحسن احمد هارونی، برادرش ابوطالب یحیی با عنوان **الناطق**

بالله، امارت یافت،

اما فرمانروایی او ظاهراً طولی نکشید و بعد از برادر «یک سال تمام بر نیامده» او نیز

درگذشت .

با مرگ او امارت زیدیه در گیلان و دیلم هم مثل امارت آنان در طبرستان قربانی

منازعات خانوداگی و اختلاف های مذهبی شد، خاصه این که، بر خلاف گذشته،

علاقه عموم مردم هم در حمایت و تأیید آن ها کاهش یافته بود. این که غلام خدمتکارش به نام عمید، توانست بر ضد مولای خود سید ابو طالب معروف به الثائر، فتنه‌ای راه بیندازد و «مردم گیلان بدو جمع شوند و سید را باز گذاشتند»، نشان از ضعف و تزلزل اعتقاد عامه در حق فرمانروایان زیدیه است .

به همین سبب حتی غلبه بعضی داعیان یا مدعیان رهبری، در دوره‌های بعد هم، نتوانست استمرار مذهب «زیدیه» را در این نواحی تضمین کند .

طریقه اسماعیلی و مذهب امامی که از عهد ناصر کبیر فعالیت تبلیغی آنان قابل ملاحظه شده بود، نقش عمده‌ای در تضعیف مذهب زیدیه در این نواحی باز می‌کرد.

امیرکا

353-359 «ق / ۹۶۹-۹۶۴ م»

امیرکا، پسر سید ابیض بود. وی امارت زیدیه به رهبری نقیب ابوعبدالله محمد را قبول نداشت و البته آن را حق خود می‌دانست. امیرکا، ابوعبدالله را در قلعه‌ای توقیف کرد؛

اما چون با مخالفت عام اهل ولایت که به حمایت از او برخاستند، مواجه شد، او را با عزت و احترام آزاد نمود و حتی خواهر خود را نیز به عقد ازدواج ابو عبدالله محمد درآورد .

با این همه پس از مرگ ابو عبدالله در ۳۵۹ ق / ۹۶۹ م، سوء ظن برده شد که او با دسیسه امیرکا و با همکاری خواهرش، زوجه ابو عبدالله کشته شده است .

امیرکا در هوسم، با مخالفت ابو محمد الناصر که خواهر زاده ابو عبدالله و مدافع طریقه او بود، مواجه شد و به قتل رسید. بعد از او، مدعیان امارت زیدیه در هوسم، اکثراً با آل بویه یا زیاریان مربوط و احیاناً وسیله اغراض آنان شدند.